

متن پرسش

خدمت جناب استاد اصغر طاهرزاده با سلام و احترام: به مناسب اربعین حسینی سؤالاتی خدمت جنابعالی داشتیم در صورت امکان سوالات ذیل را برای این گفتگو بررسی بفرمایید. از حسن نظر شما بسیار ممنونم.

متن پاسخ

۱. به عنوان سرآغاز بحث بفرمایید که اساسا نسبتی بین شرکت در مناسک (مراد ما در این مصاحبه از مناسک مربوط به عزاداری سیدالشهدا و مراسم اربعین، زیارت، اعتکاف، مراسم احیا و مواردی از این دست است) و رشد فضیلت های اخلاقی وجود دارد و ما باید از مناسک چنین انتظاری داشته باشیم؟ چون علی‌رغم چشمگیر بودن شرکت مردم در مناسک گویا وضعیت مناسبی در مولفه هایی نظیر صداقت، اعتماد، خیرخواهی و... در ایران وجود ندارد؟ چرا شرکت در مناسک به رشد این فضیلت ها منجر نشده

باسمه تعالی: سلام علیکم: جواب ۱: در این‌که مناسک دینی نوعی حضور در میدان اُنس بیشتر با حقایق عالی و انوار مقدسه است؛ بحثی در آن نیست. و در این‌که اگر متوجه هدف اصلی مناسک نباشیم بعد از مدتی به صورت عادت در می‌آید؛ در این نیز بحثی نیست. می‌ماند که انسان‌ها در شرایط جدید به دنبال حضور و امری هستند که نه عادات دینی آنان را قانع می‌کند و نه می‌دانند چه می‌خواهند. و لذا حضور در مناسک دینی در چنین موقعیتی با نوعی سرگردانی همراه است و وظیفه ما در این شرایط آن است که متذکر این افراد باشیم که اگر با سجایای اخلاقی لازم در این مناسک حاضر شوند، بهره‌های زیادی که به دنبال آن هستند برایشان حاصل می‌شود و آن، همان حضور در حالات معنوی می‌باشد به صورت حضوری و نه حصولی. بشر جدید در جایگزینی این نیاز به اجتماعاتی پناه می‌برد با انواع سرگرمی‌ها.

سوال ۲: در سال های اخیر بر اساس پایش ها با توجه به اینکه تغییر محسوسی در اعتقادات و باورها نداشته ایم اما گویا شکل عمل به دینداری تغییر پیدا کرده به طوری که تقید به شرعیات و فرائض کم رنگ شده و به جای آن مناسک برجسته و به متن آمده است. به طور کلی جستجو برای امر معنوی در دنیا نیز افزایش یافته است و در ایران نیز این بعد همیشه برجسته بوده که در قالب عواطف دینی یا تجربه های دینی مانند زیارت و ... بروز و ظهور پیدا می کند. این تغییر رویکرد از چه حیثی است و چه

دلایل اجتماعی و فرهنگی دارد؟

جواب ۲: همان‌طور که عرض شد باورهای دینی که قرائت خاصی از دین بود بشر دیروز را قانع می‌کرد و از آن جهت مقید به دستوراتی بود مبتنی بر آن باورها. در حالی‌که بشر امروز با سوژه‌شدن خود، جهانی است که باید همه چیز را در خود تجربه کند و اگر نتواند در درون خود به هویتی متعالی دست یابد ناخودآگاه نسبت به اعمال شرعی که در ذات خود عامل تثبیت باورها می‌تواند باشد؛ سست می‌گردد. امری که ما باید از قبل پیش‌بینی می‌کردیم که باید سخنان ما برای نسل امروز، سخنانی باشد که جواب چون و چراهای آنان را بدهد. سخن در این است که آیا می‌توان از مختصات انسان جدید غفلت کرد؟ و یا باید با نظر به مختصات انسان جدید، به وسعتی که آخرالزمان برای انسان متذکر شده‌است، فکر کنیم؟ امام سجاد «علیه‌السلام» می‌فرمایند: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَ الْآيَاتِ مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ إِلَى قَوْلِهِ وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» خداوند می‌دانست در آخرالزمان اقوام متعمقی می‌آیند که برای آنها سوره توحید و شش آیه اول سوره حدید را نازل کرد. آیا ما در تاریخ خودمان توانسته‌ایم باب نظر به سوره توحید و شش آیه اول سوره حدید را باز کنیم؟ این‌که خداوند در عین بودن و در همه‌جا بودن یعنی در «احدیت» خود، «صمد» است و همه به سوی او هستند، امری است که انسان جدید در تقدیر تاریخی خود به دنبال آن است و می‌خواهد در عین حضور در آغوش احدیت خدا، رفتن به سوی خدا را در نزد خودش حس کند. یکی از اساتید معارف اسلامی می‌گفتند: «من هر وقت مباحث کتاب "معارف" را می‌خواهم تدریس کنم، دانشجویان چندان توجه نمی‌کنند. اما وقتی موضوعاتی که در کتاب «آداب الصلاة» حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» است را مطرح می‌کنم، همه توجه می‌کنند. به نظر بنده علت این امر آن است که مطالب کتاب «آداب الصلاة» با بودن و اگزستانس خود دانشجویان رابطه دارد و بودن خود را در تذکرات آن کتاب احساس می‌کنند. ولی در کتاب «معارف اسلامی» بیشتر با باورهای ذهنی خود روبه‌رو هستند و احساس درونی و حضوری برای آن‌ها به وجود نمی‌آید.

سوال ۳: بر اساس آخرین پیمایش‌ها ۵۸ درصد پاسخگویان خیلی زیاد یا زیاد تمایل دارند در پیاده روی اربعین شرکت کنند، با توجه به پررنگ بودن انگاره‌هایی نظیر افول دینداری در همان پیمایش‌ها، این تناقض چگونه قابل توضیح است؟

جواب ۳: همواره «حقیقت» در تاریخ، مطابق ظرفیت و نیاز آن تاریخ ظهور می‌کند و در همین رابطه قرآن می‌فرماید: «يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» هر آنچه در آسمان‌ها و زمین است از او- یعنی از خداوند- تقاضا دارند و او هر روز و روزگاری به شأنی مطابق طلب آن‌ها جوابگوی آنان است. عجیب است که طلب از سوی آنچه در آسمان‌ها و زمین است شروع می‌شود و جالب اینجاست که می‌فرماید خداوند در هر مرحله از تاریخ به شأنی مطابق نیاز مخلوقات به ظهور می‌آید. اگر «یوم» را «تاریخ» معنا کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که خدا در هر تاریخی مناسب همان تاریخ تجلی پیدا می‌کند و اگر نتوانیم در آن تاریخ مطابق آن زمانه با خدا ارتباط برقرار کنیم، با حقیقت

آن تاریخ که همان انوار الهی و شئون ربّانی است، ارتباط برقرار نکرده‌ایم. اگر با آیات و روایات در تاریخ حاضر باشیم، می‌توانیم سخنانی بگوییم که دقیقاً همان مطالبی است که نیاز افراد است و در هیچ جای دیگری نمی‌توانند آن سخنان را بیابند. آیا «حقیقت» در هر زمانه‌ای همان افق گشوده‌ای نیست که ما را هم در بر می‌گیرد؟ چرا حقیقت را در حدّ یک مفهوم تقلیل دهیم؟ بنده همیشه در رابطه با نظر به «حقیقت»، رخداد اربعینیِ اخیر را مثال می‌زنم که چگونه در آن پیاده‌روی، اراده‌ الهی شما را در بر می‌گیرد و در این خصوص داریم همین‌که زائر از خانه‌اش حرکت کرد، فرشته‌ها به سراغش می‌آیند و او را دربر می‌گیرند. در تاریخ انقلاب اسلامی نیز ما در ذیل اراده‌ الهی قرار گرفته‌ایم و لذا باید خودمان را در آغوش خدا احساس کنیم. اگر در شرایط اربعینیِ اخیر از کسانی بپرسید چرا به کربلا می‌روند، به نظرم هر جوابی بدهد جواب نیست! زیرا در حضوری قرار دارد که گزارش از آن با کلمات ممکن نمی‌باشد. به قول آیت‌الله حسن‌زاده‌ آملی «رحمة‌الله‌علیه»: «حلوای تن‌تنانی تا نخوری ندانی». یعنی امری است که باید در آن حاضر شد. و در این حضور نیاز به معرفتی دارد که آن معرفت، عباداتی را پیش می‌آورد که اتفاقاً سخت بدان نیاز دارد. ولی ما نتوانسته‌ایم رابطه‌ای که بین آن حضور معنوی و عبادات برای آن افراد پیش می‌آید را درست تبیین کنیم. زیرا هنوز در تبیین معارف دینی در محدوده مفاهیم و علم کلام با آن‌ها سخن می‌گوییم که بحث در این مورد مفصل است. در کتاب آنگاه که فعالیت‌های فرهنگی پوچ می‌شود. عرض شده «آن وقتی تفکر به تذکر و حضور بازگشت دارد که موضوع مورد تفکر «وجود حقایق» باشد و نه «مفهوم حقایق» و این با به صحنه آمدن قلب به جای عقل مفهوم‌گرا ممکن است و در این حالت است که تقاضای هدایت به سوی صراط مستقیم تمام وجود انسان را فرا می‌گیرد و انسان، آمادگی قدم زدن در راهی را پیدا می‌کند که او را به قرب حق نایل گرداند، قدم زدن در نفی همه تعلقات، تا فقط خدا برای او بماند. این راه، راهی است خاص که با فرهنگ حضوری- قلبی اهل البیت ممکن است. یعنی نگارانی که در هیچ مدرسه‌ای درس نخواندند ولی «به غمزه مسأله آموز صد مدرس شدند».

سوال ۴: آیا ربط وثیقی میان فربه شدن مناسک و کم شدن عمل به شریعت وجود دارد؟ چرا که گویا شرکت در مناسک دم دست‌ترین و راحت‌ترین شکل دینداری و پاسخی به نیاز معنوی مردم باشد و به نوعی جایگزین دینداری شریعت محور شده است. یا بالعکس این مناسک مقوم دینداری است؟ آیا فربه شدن مناسک را باید مویذ شکل‌گیری مذهب عرفی نزد عامه مردم قلمداد کرد، که به مناسک و مراسم ثانویه بیشتر از واجبات اهمیت می‌دهند؟

جواب ۴: همان‌طور که عرض شد بشر با سوبژه‌شدن خود گرفتار نوعی نیست‌انگاری و تنهایی شده است و برای جبران این تنهایی خود را در انواع سرگرمی‌ها وارد می‌کند. حال این ماییم و توجه به این امر که چگونه از طریق مراسم و مناسک خود متذکر باشیم به جای تبدیل مناسک به سرگرمی و فرار از تنهایی، می‌توان با حضوری اصیل و معارفی عمیق آن انسان را در وسعت معنویت آخرالزمانی‌اش حاضر کرد و با معارفی مانند «معرفت نفس» جهان او را جهانی حساس و گسترده نمود و از این طریق

راهی برای دیگر انسان‌ها به ظهور آورد که آن راه، راه عبور از نیست‌انگاری و نیهیلیسم است و حقیقتاً مراسمی که نظر به حضرت اباعبدالله «علیه‌السلام» دارد، استعداد به خودآمدن انسان‌ها را در وسعت حیات توحیدی در تاریخ را به انسان می‌دهد.

سوال ۵: متاثر از اربعین ما راهپیمایی جاماندگان را داریم، آیا شکل‌گیری این نوع پیاده روی را می‌توان تغییر در مناسک نامید؟ اگر پاسخ مثبت است ریشه این تغییر در چیست؟

جواب ۵: به نظر می‌آید ابتکار خوبی است زیرا اگر شرایط اربعینی اخیر را حضور در تاریخی بدانیم که انسان برای احیای فرهنگ شهادت به میدان آمده است، حرکات اخیری که افراد در روز اربعین از اقصی نقاط شهر به سوی گلزارها و گلستان‌های شهدا حرکت می‌کنند، عملاً خود را در آن فضا و در آن تاریخ قرار داده‌اند و در حس حضور تاریخی خود همچون احیاءکنندگان اربعین در صدر اسلام، سعی دارند سنت احیای فرهنگ شهادت زنده بماند، به همان معنایی که حرکت به سوی حضرت اباعبدالله «علیه‌السلام» نوعی زنده نگه‌داشتن آن حماسه بود. مهم، حضور در این تاریخی است که در حال شروع و گشایش است. حال هرجایی که ما نسبت به این حضور در این تاریخ برایمان پیش آمد؛ حاضر خواهیم شد و معنای انتظار، همین است و از این جهت فرموده‌اند در آنچه امروز برایتان تکلیف است کوتاهی نکنید، تا نسبت به آنچه فردا برایتان پیش می‌آید. در اربعین؛ جایی برای جاماندگی باقی نمی‌ماند. جامانده کسی را گویند که یا دیر می‌فهمد یا دیر اقدام می‌کند. دل‌های مشتاقی که از ماه‌ها قبل در انتظار سفری ملکوتی‌اند، جا نمی‌مانند هرچند محدودیت عالم خاک زنجیر به پایشان بسته باشد، «بعد منزل نبود در سفر روحانی». اینان همان «دل‌دادگان» و نه «جاماندگان». موفق باشید